



علل اجتماعی کاهش فعالیت‌های سیاسی حوزه نجف در انقلاب اسلامی در مقایسه با مشروطیت

javadzadeh@iki.ac.ir

علیرضا جوادزاده / استادیار گروه تاریخ اندیشه معاصر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

امیر اشتری / دانش‌پژوه دکتری تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

amir223@chmail.ir  orcid.org/0009-0001-0177-066X

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۵ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۱۵

چکیده

تأثیرگذاری حوزه علمیه نجف بر مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران طی چند قرن اخیر، امری انکارناپذیر است. این تأثیرگذاری طی قرن سیزدهم شمسی رو به ازدیاد بود و نقطه اوج آن را در نهضت مشروطیت ایران می‌بینیم؛ اما پس از آن با تحولاتی که در ایران، عراق و حوزه علمیه نجف به وقوع پیوست، تأثیرگذاری کاهش یافت و در انقلاب اسلامی، با آنکه از جهت ماهیت، غنای اسلامی بیشتری داشت، با نقش‌آفرینی کم‌رنگ حوزه نجف مواجهیم. عوامل و زمینه‌های متعددی برای تغییر رویکرد حوزه نجف (از نقش فعال در مشروطه به نقش کمتر فعال در انقلاب اسلامی) قابل شناسایی است. این علل در دو دسته کلی فردی و اجتماعی قابل تقسیم است. در میان علل اجتماعی می‌توان به این موارد اشاره کرد: «عدم دستیابی به نتایج مطلوب در مشروطه، جنگ جهانی اول و ثورة العشرین»؛ «تفاوت نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی»؛ «تأسیس حوزه علمیه قم»؛ «پیدایش و تشدید پان‌عربیسم» و «پیدایش دولت مدرن». به‌رغم آنکه همه عوامل و زمینه‌ها باید در کنار یکدیگر دیده شوند تا کامل‌ترین تصویر از واقعیت اجتماعی هر دو دوره و تبیین صحیح از تغییر رویکرد حوزه علمیه نجف به دست آید، به‌نظر می‌رسد در میان علل ذکرشده، عامل «عدم دستیابی به نتایج مطلوب در نهضت مشروطیت، جنگ جهانی اول و ثورة العشرین»، بیشترین سهم را به خود اختصاص می‌دهد. کلیدواژه‌ها: حوزه نجف، نهضت مشروطه، انقلاب اسلامی، تغییر رویکرد.

کشمکش‌های حاکمان ایران با سلاطین عثمانی که موجب دست‌به‌دست شدن عتبات عالیات میان دو طرف می‌شد، در نهایت با غلبه عثمانی، عتبات را در محدوده جغرافیایی دولت عثمانی باقی گذاشت. این انفکاک جغرافیایی هیچ‌گاه موجب جدایی تأثیرگذاری فکری - سیاسی حوزه‌های علمیه عتبات در جامعه ایران نشد؛ بلکه همواره این تحصیل‌کردگان عتبات به‌ویژه نجف بودند که پس از طی مراحل تربیت علمی و معنوی خویش، مسئولیت هدایت و رهبری مردم را عهده‌دار می‌شدند. نمونه‌های بارز و روشن تأثیرگذاری سیاسی، در وقایعی چون جنبش تنباکو و نهضت مشروطیت ایران قابل مشاهده است.

با مطالعه تاریخ نهضت مشروطیت ایران، نقش محوری و اساسی حوزه نجف در تحولات این نهضت، به‌ویژه در دوره موسوم به استبداد صغیر و اوایل مشروطه دوم، به‌دست می‌آید. در این دوره، احکام علما و مراجع حوزه نجف مهم‌ترین تکیه‌گاه مشروطه‌خواهان بود که با ارسال تلگراف و نامه‌ها به توده‌های مردم و نخبگان جامعه، در تثبیت مشروطه نقش اساسی ایفا کردند. به‌رغم فعالیت‌های گسترده و تأثیرگذاری حوزه نجف در جامعه ایران عصر مشروطه، در جریان انقلاب اسلامی و مبارزات مردم ایران برضد رژیم پهلوی - که به پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی به‌رهبری امام خمینی^ع منتهی شد - شاهد تفاوت رویکرد این حوزه و کمتر شدن فعالیت‌های آن در جریان انقلاب هستیم. تحلیل چرایی و شناخت عوامل این تغییر مواضع و فعالیت‌ها، موضوع نوشته حاضر است.

با توجه به جست‌وجو و تحقیق صورت‌گرفته، در موضوع نوشته پیش‌رو تحقیقی مستقل انجام نشده است. البته در زمینه وضعیت حوزه علمیه نجف در عصر مشروطه و نیز وضعیت این حوزه در مقطع انقلاب اسلامی، به‌صورت مستقل تحقیقاتی انجام شده؛ همچنین درباره مواضع و اندیشه سیاسی برخی علمای شاخص حوزه نجف از زمان مشروطه تا انقلاب اسلامی آثاری انتشار یافته است؛ اما در این پژوهش‌ها رویکرد مقایسه‌ای میان مشروطه و انقلاب اسلامی وجود ندارد یا رویکرد مذکور صرفاً به‌صورت حاشیه‌ای و گذرا آمده است.^۱

در نوشتار حاضر، از گزارش و توصیف نقش‌آفرینی حوزه نجف در مشروطه و انقلاب اسلامی و حوادث میانی آنها و مقایسه عملکرد و رویکرد حوزه نجف در این دو مقطع، صرف‌نظر شده و این تغییر رویکرد (از نقش فعال در مشروطه به نقش کمتر فعال در انقلاب اسلامی) مفروض گرفته شده است.

عوامل و زمینه‌های متعدد تأثیرگذار بر تغییر رویکرد حوزه علمیه نجف، به دو بخش فردی و اجتماعی قابل تقسیم است. در میان عوامل فردی، «روش دین‌شناسی متفاوت»، «اختلاف فهم از متون دینی» و به‌ویژه «تفاوت شناخت از محیط سیاسی (به‌دلیل منابع اطلاعاتی، ویژگی‌های شخصیتی و...)» قابل ذکر است. از مهم‌ترین عوامل

۱. برای نمونه، مشخصات سه مورد از این آثار ذکر می‌شود: (۱) حمید بصیرت‌منش، حوزه نجف و تحولات سیاسی ایران؛ (۲) مظفر نامدار، رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صد ساله اخیر؛ (۳) فریدون اکبرزاده، نقش رهبری در نهضت مشروطه، ملی‌تفت و جمهوری اسلامی.

و زمینه‌های اجتماعی نیز می‌توان به این موارد اشاره کرد: «عدم دستیابی به نتایج مطلوب در مشروطه، جنگ جهانی اول و ثورة العشرين»، «تفاوت‌های نهضت مشروطیت و انقلاب اسلامی»، «تأسیس حوزه علمیه قم»، «پیدایش و تشدید پان‌عربیسیم» و «پیدایش دولت مدرن». نکته مهم این است که همه عوامل و زمینه‌ها باید در کنار یکدیگر دیده شوند تا کامل‌ترین تصویر از واقعیت اجتماعی هر دو دوره و تبیین صحیح از تغییر رویکرد حوزه علمیه نجف به دست آید؛ چراکه برابری عوامل متعدد موجب تغییر رویکرد حوزه علمیه نجف شده است. با این حال شاید بتوان گفت که عامل «تفاوت شناخت از محیط سیاسی» در میان علل فردی، و عامل «عدم دستیابی به نتایج مطلوب در نهضت مشروطه، جنگ جهانی اول و ثورة العشرين» در میان علل اجتماعی، اصلی‌ترین عوامل مؤثر بر تغییر رویکرد و مواضع حوزه علمیه نجف نسبت به مسائل ایران را شکل داده است.

با توجه به محدودیت مقاله، در این نوشتار صرفاً عوامل اجتماعی تغییر رویکرد مورد بررسی قرار گرفته و از پرداختن به علل فردی آن خودداری شده است. روش به کار گرفته شده در تحقیق حاضر، از حیث منابع، کتابخانه‌ای و از جهت روش‌شناسی، توصیفی - تحلیلی است.

۱. عدم دستیابی به نتایج مطلوب در نهضت مشروطیت و انقلاب عشرين

پیدایش نهضت مشروطیت در ایران در سال ۱۳۲۴ق / ۱۲۸۵ش، با هدف دستیابی به اهداف اصلاحی در نظام سیاسی جامعه دوران قاجار رقم خورد. حوزه علمیه نجف اشرف در زمینه رهبری و هدایت این نهضت نقشی محوری و اساسی داشت؛ هرچند اهدافی که مشروطه‌خواهان حوزه نجف دنبال می‌کردند، تحقق نیافت و اوضاع کشور به وخامت بیشتری دچار شد. با فاصله اندکی از نهضت مشروطه، علمای حوزه نجف و در رأس آنها سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی در جنگ جهانی اول حکم به جهاد در مقابل انگلیس دادند که با شکست عثمانی در برابر انگلیس خاتمه یافت. پس از آن، اقدامات برای پایان اشغال عراق توسط انگلیس از سوی میرزا محمدتقی شیرازی و برخی علمای دیگر، از جمله بخشی از حوزویان نجف، پیگیری شد. به‌رغم همه تلاش‌هایی که صورت گرفت، نتیجه چشم‌گیری از این قیام، که از آن به «ثورة العشرين» یاد می‌شود، به دست نیامد. عدم دستیابی به نتایج مطلوب در این سه حادثه (مشروطه، جنگ جهانی اول و ثورة العشرين)، که با فاصله چند ده‌ساله پیش از آغاز انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی علیه السلام رخ داد، تأثیرات نامطلوبی بر فضای فرهنگی و اجتماعی حوزه‌های عتبات بر جای گذاشت. تقویت روحیه احتیاط و محافظه‌کاری در تعامل با حکومت‌ها - که پیش از آن نیز در فضای حوزه‌های علمیه شیعه وجود داشت - قطعاً یکی از نتایج روشن و غیرقابل تردید است. این تأثیرات، تنها در جنبه روان‌شناختی حوزه‌ها باقی نماند؛ بلکه به کاهش عملی فعالیت سیاسی حوزه علمیه نجف منجر شد.

حوزه علمیه نجف معاصر مشروطه، توان عظیمی از خویش را بی‌دریغ پای حمایت از مشروطه آورد؛ اما نه تنها آنچه انتظار داشت، محقق نشد، بلکه گام‌هایی هم به عقب رانده شد؛ از جمله آنکه نفوذ و جایگاه خویش را نزد بخشی از جامعه از دست داد. حوزه نجف انتظار داشت که مشروطه موجب پیشروی در جنبه‌های عدالت و آزادی در

جامعه و ایجاد محدودیت برای مستبدان شود؛ اما آنچه در واقع رخ داد، ترویج هرج و مرج و بی‌قانونی و افزایش فشار بی‌عدالتی در جهات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود. در نهایت نیز پس از طی حدود دو دهه، استبدادی سخت‌تر و پیچیده‌تر از گذشته در کشور روی کار آمد و نه تنها آرمان و آرزوی مشروطه و علمای مشروطه‌خواه، یعنی تحدید ظلم را لگدمال کرد، بلکه از نفوذ دین در جامعه کاست و آن را با مواجهه سخت دچار ساخت.

تقسیم علمای حوزه‌ها به دو گروه، یکی از مهم‌ترین آثار سوء مشروطه بود؛ اختلافی که در طول تاریخ شیعه تا این حد بالا نگرفته بود. رقابت مشروطه‌خواهی و مشروطه‌خواهی در حوزه نجف حاکم شد. فضای سیاسی حوزه نجف، از اواسط مشروطه اول تا اوایل مشروطه دوم، بسیار ملتهب و متشنج گزارش شده است. علت اصلی این مسئله، به مشروطه‌خواهی آخوند خراسانی و عدم همراهی سیدمحمدکاظم یزدی با مشروطه بازمی‌گشت.^۱

هنگامی که در اواخر دوره زمانی استبداد صغیر ایران، سلطان عبدالحمید از حکومت عثمانی خلع و برادرش محمد خامس به سلطنت رسید، جو ضد مشروطه در نجف از بین رفت و عالمان و طلاب مشروطه‌خواه در آسایش قرار گرفتند و در مقابل، سیدمحمدکاظم یزدی و دیگر کسانی که با مشروطه همراهی نشان نمی‌دادند، در انزوا و سختی قرار گرفتند؛^۲ اما این وضعیت نیز چندان به طول نینجامید.

اولتیماتوم روس و تعطیلی مجلس دوم و بخصوص مرگ مشکوک آخوند خراسانی، اوضاع حوزه نجف را به‌نفع جناح غیرموافق با مشروطه و کمتر سیاسی آن تغییر داد. از این رو گروه اکثریتی که مدافع مشروطه بود و نقشی فعال و گسترده در آن ایفا می‌کرد، پس از ناکامی در دستیابی بدانچه تصور می‌کرد و عقب ماندن و شکست در برابر روشنفکران و غلبه جریان ضددینی، از متن جریانات در نجف به حاشیه رانده شد. وضعیت ایران پس از مشروطه، در نهایت به بر سر کار آمدن رضاشاه و فعالیت‌های ضددینی و استبدادی وی انجامید.

نظریه‌پردازی درباره سیاست، از جمله موضوعاتی بود که در ادوار مختلف حوزه‌های علمیه مورد کم‌توجهی قرار گرفته است. میرزا محمدحسین نائینی که در دوران مشروطه جدی‌ترین نظریه‌پرداز سیاست اسلامی قلمداد می‌شود، معترض به این بی‌توجهی بود.^۳ میرزای نائینی در نهضت مشروطیت رساله تنبیه الامه و تنزیه المله را در دفاع از مشروطه و تبیین دیدگاه اسلام درباره نظام سیاسی قدر مقدور عصر خود، به‌نگارش درآورد؛ اما پس از ناکامی مشروطه در رسیدن به اهداف، دچار نوعی سرخوردگی شد و طبق نقل‌های متعدد از شاگردان و اطرافیان وی، به جمع‌آوری نسخه‌های رساله خود اقدام کرد.^۴

۱. علی خاقانی، شعراء الفری، ج ۱۰، ص ۸۶-۸۷.

۲. رک: محمدحسین آل کاشف‌الغطاء، عقود حیاتی، ص ۶۹۹.

۳. محمدحسین نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، به کوشش جواد ورعی، ص ۹۱.

۴. رک: محمد حرزالدین، معارف الرجال، ج ۱، ص ۲۸۶؛ محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۵۴؛ محمدحسین نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، مقدمه، ص ۴۱؛ عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، فقهای نامدار شیعه، ص ۴۰۷؛ «مصاحبه با آیت‌الله سیدمحمدحسن مرتضوی لنگرودی»، ص ۴۸-۴۷؛ محمد محمدی ری‌شهری، زمزم عرفان، ص ۱۳۴.

باید توجه داشت که یکی از نقاط بارز در تغییر رویکرد علمای نجف در ورود نکردن به سیاست و عدم حمایت جدی از انقلاب اسلامی، در همین عرصه (نظریه‌پردازی) قابل مشاهده است. علمای پس از مشروطه تحت تأثیر عدم دستیابی به نتایج مطلوب در مشروطه، نه تنها در عرصه عمل از ورود پرشور در سیاست دست کشیدند، بلکه در حوزه نظریه‌پردازی نیز دچار رکود شدند. این در حالی است که دست‌کم برخی از علمای طراز اول حوزه نجف، از شاگردان میرزای نائینی بودند.

از سوی دیگر، چند سال پس از فروکش کردن مشروطه‌خواهی، جنگ جهانی دوم آغاز شد و علمای شیعه، از جمله عالمان حوزه نجف و در رأس آنها سید محمد کاظم یزدی، که با مشروطه همراهی نشان نداده بود، احکام جهاد برضد انگلیس صادر کردند؛ اما با شکست عثمانی، عراق به اشغال انگلیس درآمد.

مدتی بعد، اقدامات و تلاش‌های انجام‌شده از سوی برخی علمای نجف و کربلا، به‌ویژه میرزا محمد تقی شیرازی (میرزای دوم)، منجر به انقلاب اسلامی مردم عراق برضد انگلیس (ثورة العشرين) شد. با وفات میرزای شیرازی و مدتی بعد وفات شیخ فتح‌الله شیخ‌الشریعة اصفهانی و به دنبال آن شکست ثورة العشرين، انقلاب به هدف نهایی خود که خروج اشغالگران و تحصیل استقلال کامل عراق بود، نرسید؛ هرچند انگلستان را وادار کرد تا از سلطه مستقیم خود بر عراق صرف‌نظر کند.

اقدامات مراجع نسل بعد و در رأس آنها سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی در راستای مبارزه با قیومیت انگلیس بر عراق (در قالب یک پیمان نامه دوجانبه) و تحصیل استقلال خواهی مردم عراق نیز در نهایت با تبعید مراجع به ایران (و سپس بازگشتشان به نجف) نتایج ناخوشایندی یافت.

بر اساس آنچه ذکر شد، می‌توان گفت که وضعیت شکست انقلاب عشرين و عدم دستیابی به استقلال کامل عراق، موجب سرخوردگی بیشتر و اتخاذ رویکرد احتیاطی و کاهش فعالیت‌های سیاسی در حوزه نجف شد. به‌عنوان یکی از شواهد این ادعا می‌توان سخنان آیت‌الله سید محسن حکیم در دیدار با امام خمینی علیه السلام در سال ۱۳۴۴ش را ذکر کرد. در این دیدار، هنگامی که امام خمینی علیه السلام از آیت‌الله حکیم می‌خواهند که به ایران بروند و فساد و ظلم دستگاه حاکمه ایران را از نزدیک ببینند و به دنبال آن در مقابله با این مفاسد و مظالم اقدام عملی انجام دهند، آیت‌الله حکیم می‌گویند:

بلی آن طوری که شما می‌گویید، صحیح است؛ ولی راه ایستادگی و مقاومت با آنها، آن‌طور که شما اقدام کردید، درست نبود؛ چون ما که سلاح و قدرت نداریم. سلاح و قدرت ما همین مردم هستند. اینها هم حرکتشان از طرف باد است (یعنی با باد می‌آیند و با باد می‌روند) و ما تجاری در انقلاب ۱۹۲۰م عراق داریم و می‌دانیم که چگونه با انگلیسی‌ها رفتار کردند و نتیجه قیام و انقلاب ما به کجا منتهی شد. خیلی محتاطانه باید حرکت کرد و با اندک غفلت، ممکن است مسلمان‌ها ذلیل و نابود گردند و من خود را در مقابل مسائل مسئول می‌دانم...^۱

۲. تفاوت نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی

یکی از تفاوت‌های فاحش میان نهضت مشروطیت و انقلاب اسلامی در ایران، به رهبری آنها برمی‌گردد. در مشروطه، دودستگی رهبران میدانی و رهبران معنوی و اختلاف برداشت ایشان از مسائل میدان، نهایتاً منجر به بروز اختلاف و امکان سوءاستفاده نیروهای دیگر را مهیا کرد؛ اما در انقلاب اسلامی، رهبری میدانی و معنوی در امام خمینی علیه السلام جمع بود و همین امر اجازه سوءاستفاده را تا حد زیادی متفی ساخت.

تصور عالمان مشروطه‌خواه نجف از رهبران میدان و اهداف مطرح‌شده از سوی ایشان، اجرای احکام و معارف اسلامی مبتنی بر مبانی دینی و اسلامی بود. در مشروطه، قرار بود نظام پادشاهی باقی بماند و تنها با برپایی مجلس، حوزه نفوذ و اعمال قدرت مطلقه شاه مقید شود؛ شاهی که حامی شیعه و مدافع اعتقادات اساسی آن بود و مظهر قدرت تشیع در جهان شمرده می‌شد. مشروطه‌خواهان هیچ‌گاه متعرض نظام پادشاهی نشدند؛ بلکه انتقادشان این بود که شاه نباید مطلق‌العنان رها شود و فعال ما یشاء باشد؛ برای نمونه، *میرزای نائینی* که مهم‌ترین نظریه‌پرداز اسلامی مشروطه محسوب می‌شود، در رساله *تنبیه الامه*، با اینکه مطلوب‌ترین شکل حکومت در غیاب حکومت معصوم را نظام ولایت فقیه برمی‌شمارد، به دلیل عدم توانایی در برقراری آن، به دنبال رتبه‌های بعدی حکومت مطلوب می‌رود و در این راستا نظام مشروطه را مطرح می‌کند که در رأس آن پادشاه قرار دارد.^۱

در انقلاب اسلامی و نهضت مشروطه، رهبران اصلی، روحانیون رده‌بالای شیعه و مراجع تقلید بودند؛ اما بستر اجتماعی پیدایش آنها مشابه نیست. نهضت مشروطه در بستر اعتراض‌های پراکنده مردمی و روشنگری‌های نخبگان اجتماعی، که بخشی از آنها از محصلان اروپارفته بودند، شکل گرفت و ابتدا علمای تهران و دیگر شهرهای ایران را، به‌عنوان رهبران و نمایندگان عدالت‌خواهی مردم به میدان کشاند و سپس مراجع تقلید نجف پا به عرصه گذاشتند و رهبری قیام مردم را برعهده گرفتند؛ اما انقلاب اسلامی ایران با ابتکار و حرکت مراجع حوزه علمیه قم و در رأس آنها امام خمینی علیه السلام آغاز شد.

در انقلاب اسلامی ایران، سخن از برچیده شدن نظام پادشاهی‌ای به‌میان آمد که در اذهان بسیاری از علما و عموم مردم، مدافع سیاسی تشیع و مظهر قدرت آن در جهان بود. حوزه نجف - دست‌کم بخش عمده‌ای از آن که غرض سوء نداشت - نمی‌توانست تصور کند که چه اتفاقی پس از سرنگونی نظام پادشاهی برای کشور شیعه خواهد افتاد. این ترس، با خطر گرایش به سمت کمونیسم، که دوران اوج خود را طی می‌کرد، ترسی نزدیک به واقع به نظر می‌رسید.

از آنجا که هیچ‌گاه در طول تاریخ اتفاق نیفتاده بود که عالمی دینی در رأس حکومت قرار گیرد^۲ و دیگران به او اجازه حکمرانی بدهند، بلکه حتی امامان معصوم علیهم السلام نیز - جز چند سال محدود - به چنین موفقیتی دست نیافته

۱. محمدحسین نائینی، *تنبیه الامه و تنزیه المله*، به کوشش جواد ورعی، ص ۶۸

۲. مظهر به گسترده‌ی یک کشور است؛ والا حاکمیت نسبی برخی علما در بخش‌هایی محدود، پیش از این تجربه شده بود.

بودند، چنین ادعایی بسیار دور از واقع و دسترس به نظر می‌رسید. اینکه وقتی برای امامان معصوم علیهم‌السلام با آن موقعیت عظیم و جایگاه رفیع، زمینه حکمرانی موفقیت‌آمیز پیش نیامد، چگونه ممکن است که عالمی دینی در صحنه سیاست، آن هم به پیچیدگی دوران معاصر، بتواند موفق شود و حکومت اسلامی برقرار کند؟ به عبارت دیگر، مخالفت بخشی از حوزه نجف و عدم همراهی بخش دیگری از ایشان با انقلاب اسلامی، نه از جهت مخالفت نظری با برقراری حکومت اسلامی و اصل حاکمیت فقیه جامع‌الشرایط، بلکه از جهت تردید در نتیجه موفقیت‌آمیز آن بود. اگر حکومت شاهنشاهی مدافع تشیع برکنار می‌شد، در آن جو متشنج حاکم بر جهان، جامعه شیعه با خطرات مختلفی، از جمله نفوذ کمونیست یا تسلط کامل استعمارگرانی مثل آمریکا و انگلیس مواجه بود و آنان اجازه نمی‌دادند که حکومتی اسلامی بهره‌بری عالمی شیعی تشکیل شود؛ چه رسد به اینکه باقی بماند.

به گفته افراد مطلع در حوزه نجف، «به آقای حکیم تلقین می‌کردند که اگر شاه نباشد، کشور در دست کمونیست‌ها قرار می‌گیرد»؛^۱ همان القایی که قبلاً به آیت‌الله بروجردی نیز می‌شد.^۲ بگذریم از اینکه برخی به آیت‌الله حکیم القا می‌کردند که شخص امام نیز متأثر و تحت تحریک کمونیست‌ها بوده است.^۳

۳. تأسیس حوزه علمیه قم

یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار بر رویکرد انفعالی و کناره‌گیری حوزه علمیه نجف در جریان انقلاب اسلامی، می‌تواند تأسیس حوزه علمیه قم در داخل ایران در حدود سال ۱۳۰۰ و انتقال بخشی از مرجعیت شیعه از عراق به ایران باشد؛ چراکه این موضوع سبب شد تا بخشی از مردم ایران به‌جای اینکه منتظر بمانند تا از موضع علمای نجف مطلع شوند، متوجه قم شوند و نظرات علمای قم را پیگیری کنند. کاهش مراجعه مردم به حوزه نجف از جمله عواملی بود که زمینه کاسته شدن موضع‌گیری‌ها و اقدامات علمای نجف در قبال مسائل ایران را فراهم کرد. این وضعیت، به‌ویژه پس از اقامت آیت‌الله بروجردی در قم و مرجعیت عامه پانزده‌ساله ایشان، بیشتر شد.

در دوران مشروطه، نیروهای سیاسی مؤثر در جامعه از یک سو محدود به قدرت پادشاه و درباریان و از سوی دیگر محدود به قدرت علما و روحانیون بهره‌بری حوزه علمیه نجف بودند. طیف روشنفکران در دوران مشروطه هنوز صاحب قدرت اثرگذاری در جامعه ایران نبودند. نیروی آنها محدود به قدرت ضعیف، اما روبه‌افزایش مطبوعات و در مواردی بهره بردن از نفوذ درباریان و ارتباط‌گیری با صاحبان قدرت و ثروت بود؛ اما قطب‌های تأثیرگذار قدرت سیاسی در دوران انقلاب اسلامی (تحت تأثیر مدرنیزاسیون و تشکیل دولت مدرن و افزایش آگاهی‌های اجتماعی)، افزایش یافته بود. نیروهای سیاسی مؤثر در جامعه ایرانی دوران انقلاب اسلامی نسبت به دوران مشروطیت با

۱. محمدعلی حاجی‌یگی کندی (به کوشش)، خاطرات حجت‌الاسلام و المسلمین عمیدزنجانی، ص ۱۲۳.

۲. رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص ۲۱۸، پاورقی ۵، ص ۲۶۹-۲۸۰.

۳. حسینعلی منتظری، بخشی از خاطرات فقیه و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العلما منتظری، ص ۲۵۷-۲۶۹.

افزایش چند برابری مواجه شده بودند. در این میان حوزه علمیه قم - بدرغم همه کارشکنی‌هایی که برضد روحانیت در دوران پهلوی صورت گرفت - به‌عنوان یکی از نیروهای سیاسی مؤثر و محوری و با تکیه بر جامعه مذهبی کشور کار خود را پیش می‌برد و ایرانیان آن قدر که در مشروطه نیازمند و منتظر اثرگذاری حوزه نجف بودند، در مقطع انقلاب اسلامی این‌گونه نبودند. فعال بودن حوزه قم و حوزویان،^۱ حتی در سطح مراجع، این بی‌نیازی از حوزه نجف را بیشتر می‌کرد^۲ و در این میان نقش بی‌بدیل حضرت امام انکارناپذیر است. به‌تعبیر آیت‌الله شیخ هاشم آملی، «آقای خمینی مجاهد بالذات است و دیگران مجاهد بالعرض بودند».^۳ البته عدم آمادگی در حوزه نجف برای اثرپذیری از امام، نشان از استعداد حوزه علمیه قم داشت. مشابه همین قضیه، در دوره مشروطه نیز قابل مشاهده است. اثرگذاری شیخ فضل‌الله و نقش وی در همراه کردن حوزه نجف و متأسفانه سلب اعتماد بعدی حوزه نجف از وی و عدم حمایت از شیخ و آنچه او در میدان می‌دید، یادآور تلاش‌های حضرت امام در همراه کردن حوزه نجف با انقلاب اسلامی است.

البته همین میزان همراهی که حوزه علمیه نجف در آغاز نهضت اسلامی از خود نشان داد، بسیار بااهمیت بود. «بی‌شک چنین همدلی و همدردی [از سوی حوزه نجف و] با این وسعت، در تاریخ روحانیت و مردم شیعه بی‌نظیر بود».^۴ این همکاری و همراهی با نهضت اسلامی، هم درباره روحانیت قم مصداق می‌یافت و هم درباره روحانیت نجف و دیگر شهرها؛ هرچند در حد انتظار امام و انقلابیون نبود.

البته درخصوص حضور فعال و اثرگذار - که در بیانیه‌ها، تلگراف‌ها و نامه‌های مراجع تقلید و روحانیون و طلاب مشاهده می‌شود - این سؤال مطرح است که آیا اینها متأثر از راهبری‌ها، هدایت‌ها و شورآفرینی‌های امام بود یا اینکه تعرضات رژیم به دین و روحانیت چنان گران بود که آنها را وادار به عکس‌العمل می‌کرد. به‌نظر می‌رسد که هر دو عامل مؤثر بوده‌اند؛ اما به‌طور قطع نقش محرک امام در این میان، بسیار پررنگ‌تر بوده است. مطالبه امام از علما، در به‌حرکت درآوردن ایشان نقش بسیار کلیدی ایفا می‌کرد. سیدحمید روحانی به این نکته چنین اشاره می‌کند:

فریاد وای بر نجف ساکت، وای بر قم ساکت، که امام از اعماق دل برکشید، با آنکه در آن شرایط، قم و نجف به‌ظاهر ساکت نبودند و اعلامیه‌های تند و انقلابی صادر می‌کردند و ادامه مبارزه را تا آخرین قطره خون نوید می‌دادند، بازگوکننده درجه آگاهی و اطلاع او از طرز فکر، شیوه و روش آنانی بود که به‌ظاهر او را در مبارزه همراه و همگام بودند، لیکن در حقیقت این فشار شدید و مداوم و فریادهای پیگیر و رعدآسای او در نشست‌ها و نامه‌های

۱. این فعال و اثرگذار بودن، در اثر فضای باز سیاسی پس از اخراج رضاشاه توسط انگلیسی‌ها و همچنین مدیریت آیت‌الله بروجردی در تقویت حوزه علمیه قم، در کنار سرخوردگی

نیروهای ملی - مذهبی پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوبی نیروهای چپ، قبل و بعد از کودتا اتفاق افتاد (رک: رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران).

۲. رک: مهدی ابوطالبی، نقش مراجع تقلید و علمای طراز اول در نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی.

۳. علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۵ ص ۳۳.

۴. روح‌الله حسینیان، سه سال ستیز مرجعیت شیعه در ایران، ص ۲۸۲.

حاذ و شدیدالحن او به نجف بود که موجب آن همگامی‌ها می‌شد و امام به خوبی آگاه بود که اگر روزی در میان این جمع نباشد و رهبری جامعه روحانیت را در ایجاد شور و حرکت به عهده نداشته باشد...^۱

البته چنان که از عبارت‌های آخر این تحلیل برمی‌آید، این تحلیلی پسینی است^۲ و پس از کوتاه آمدن و کم گذاشتن بزرگان نجف در حمایت از نهضت اسلامی به دست آمده است؛ اما جدا از این، در اصل تأثیرگذاری امام و تحریض‌های ایشان بر دیگر علما، جای شبهه و تردید نیست.

تجربه چنین تأثیرگذاری از جانب علمای حوزه قم بر نجف، در دوران *آیت‌الله بروجردی*، که مرجعیت مطلقه را در دست داشت، نیز تجربه شده بود. *جویس ویلی*، یکی از تأثیرات حوزه علمیه قم بر نجف پس از انتقال مرجعیت به آن را موضع‌گیری در برابر افزایش نفوذ کمونیسم در عراق ذکر کرده است. کمونیسم که در دوران اوج و همه‌گیری جهانی خویش به سر می‌برد، در ایران و عراق نیز مشغول فعالیت و جذب نیرو بود. *جویس ویلی* معتقد است: در بهمن ۱۳۳۸ ش / فوریه ۱۹۶۰ م، *آیت‌الله بروجردی* مرجع تقلید مطلق شیعیان، نامه‌ای در قم بر ضد اصلاحات ارضی صادر کرد و بدین ترتیب موضع‌گیری سابق خود را مبنی بر مخالفت با مشارکت علما در سیاست اصلاح کرد. این امر موجب تقویت قوای شیعیان و همچنین علما در مخالفت با دولت عراق شد. اگرچه نامه ایشان و سپس نامه *آیت‌الله محمد موسوی بهبهانی* بر اثر وقایع و تحولاتی بود که در ایران رخ می‌داد، اما نوشتن این نامه‌ها رسماً مجوز ورود علمای عراق به سیاست را صادر می‌کرد. پس از مخالفت آشکار *آیت‌الله بروجردی* با اصلاحات ارضی، *آیت‌الله حکیم قاطعانه* بر ضد حزب کمونیست عراق وارد عمل شد و فتوا داد که «داشتن هرگونه ارتباط با حزب کمونیست غیرقانونی است. چنین رابطه‌ای به معنای کفر و الحاد یا حمایت از کفر و الحاد است».^۳

۴. پیدایش و تشدید پان عربیسم

پان عربیسم اندیشه و نهضتی فراگیر در جهان عرب است که منادی وحدت عرب‌هاست. این مفهوم غالباً مترادف با ملی‌گرایی عرب (ناسیونالیسم عربی) آمده است؛ ولی برخی به اختلافات جزئی میان این دو مفهوم اشاره کرده‌اند. انقلاب ترکان جوان و تغییر سیاستشان، که جوایای برتری فرهنگ ترک بر تمامی قلمرو عثمانی بودند، موجب شد که اعراب نیز در پی تأکید بر هویت عربی خویش و کسب استقلال ملی برآیند. از همین روست که برخی معتقدند به راستی بذر جنبش جدایی‌طلبی عرب‌ها، در خاک ملی‌گرایی ترک جوانه زد.^۴

۱. حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۴۴۵.

۲. حمید بصیرت‌منش، حوزه نجف و تحولات سیاسی ایران، ص ۲۵۳.

۳. جویس ویلی، نهضت اسلامی شیعیان عراق، ص ۵۸-۵۹.

۴. محمدکاظم آسایش‌طلب، پان عربیسم، ص ۴۸۴.

در گفتمان ناسیونالیسم عربی معاصر، بازیابی مجدد و عظمت از کفررفته عرب و رهایی از انحطاط کنونی، وزن سنگینی دارد. رسیدن به قلّه تمدن که عرب‌ها از آن عقب افتاده‌اند، به وظیفه‌ای خطیر بدل شده است و باید با سرعت هرچه تمام‌تر، فاصله ایجادشده چندصدساله جبران شود تا از حاشیه به متن نظام جهانی بازگردند و نقش تاریخی فراخور غنای فرهنگ و تاریخ خود را ایفا کنند.^۱

یکی از عواملی که آگاهی‌های قومی و ملی عرب‌ها را برانگیخت، روبرویی جهان عرب با غرب، چه از منظر مبارزه با استعمار و چه از حیث آشنایی با اندیشه و مفاهیم سیاسی و اجتماعی این تمدن نوپا بود. در مفصل‌بندی گفتمان ناسیونالیسم عربی، غرب از اهمیت بسزایی برخوردار است. از یک سو غرب به دلیل ماهیت استعماری‌اش آماج نفرت و کینه گفتمان ناسیونالیسم عربی قرار گرفته است و از سوی دیگر، از آنجاکه غرب به نمدی از توسعه و پیشرفت در جهان امروز بدل شده، تمنا و امید همسان شدن با آن در سرتاسر این گفتمان موج می‌زند. از این رو غرب برای این گفتمان، به مثابه الگویی در راستای تجدید حیات عربی عمل می‌کند.^۲

عامل مهم دیگری که به هم‌گرایی مجدد اعراب و تولد «ملی‌گرایی تندرو» عرب انجامید، تأسیس اسرائیل در ۱۳۲۷ش/۱۹۴۸م بود. مسئله فلسطین که مسئله مشترک همه عرب‌ها و مسلمانان تلقی می‌شد، به بیدار شدن وجدان عمومی و حس همدردی مشترک و همبستگی میان آنان انجامید. با روی کار آمدن جمال عبدالناصر در ۱۳۳۱ش/۱۹۵۲م در مصر و اقدامات او، هم‌زمان با شکست عرب‌گرایی لیبرال و محافظه‌کار، وی سخنگو و نماد جریان تندرو عرب‌گرایی شد. جنگ‌های اعراب و اسرائیل در ۱۳۴۶ش/۱۹۶۷م و ۱۳۵۲ش/۱۹۷۳م عرب‌ها را برای مدتی به هم نزدیک کرد؛ اما شکست در این جنگ‌ها نشان‌دهنده ناتوانی ملی‌گرایی عربی بود.^۳

تأثیرات پیدایش این اندیشه میان ملت‌های عربی و از جمله عراقی‌ها مسئله‌ای بود که از سوی حوزه‌های علمیّه عتبات نمی‌توانست نادیده گرفته شود و باید موضع خویش را در قبال آن مشخص می‌کرد. پیدایش و ترویج این اندیشه در میان عراقی‌ها در کنار پیدایش دولت‌های مدرن (که پس از این توضیح داده خواهد شد)، موضوعی بود که زمینه تأثیرگذاری و فعالیت اجتماعی ایشان را محدود می‌کرد. ترویج اندیشه برتری قومیت عرب بر دیگران، که به گونه‌ای زمینه‌ساز روی کار آمدن حزب بعث می‌شد، طبیعتاً موجب طرد غیرعرب‌ها بود. افزون بر این، انکار ایران به‌عنوان عجم و ایرانی بودن بسیاری از حوزویان، علما و مراجع، در کنار رقابت‌های سیاسی دولت‌های دو کشور، این امر را تشدید می‌کرد. معرفی شیعه به‌عنوان دین عجمی و شناساندن صفویه به‌عنوان مبدأ پیدایش تشیع نیز می‌تواند در همین راستا دیده شود.

۱. حسین زحمتکش و احمد دوست‌محمدی، زمینه‌های گفتمانی عروج بنیادگرایی اسلامی در جهان عرب، ص ۷۳.

۲. همان.

۳. محمدکاظم آسایش‌طلب، پان عربیسم، ص ۴۸۵.

حوزه‌های علمیه لازم بود که در این زمینه فعالانه تصمیم‌گیری و اقدام کنند. شاید رواج تدریس به زبان عربی در میان بزرگان حوزه نجف و توجه به تقویت و جذب بیشتر طلاب عراقی و عرب‌زبان و بالا بردن سطح علمی و تبلیغی ایشان و احداث مدارس ویژه برای این امر، همچنین توجه بیشتر به حضور مبلغان در کشورهای عربی، در راستای مقابله با موج ناسیونالیسم عربی و به‌حاشیه راندن آن و اتحاد مسلمانان حول محور دین قابل تفسیر باشد.^۱

موج عرب‌گرایی و ناسیونالیسم عربی در عراق و لزوم توجه حوزه‌های عتبات با محوریت حوزه نجف به این امر، توجه این حوزه را از پرداختن به شیعیان دیگر بخش‌ها کاهش می‌داد و این امری طبیعی بود. این موضوع در کنار تقویت جایگاه حوزه علمیه قم در ایران، شاید نگرانی حوزه‌های عتبات به اوضاع ایران را کمتر می‌کرد. در زمانی که حساسیت‌های جامعه عراق به غیرعرب‌ها، با توجه به گسترش ناسیونالیسم عربی، زیاد شده بود، اگر عملکرد حوزه‌ها در قبال اوضاع ایران اصلاح نمی‌شد، می‌توانست حتی بنیان حوزه‌های عتبات را به‌خطر بیندازد؛ امری که حکومت بعث عراق هم درصدد سوءاستفاده از آن بود.

بنابراین به‌رغم انتظارات سنتی جامعه ایرانی و علما و روحانیون آن از جمله امام خمینی^ع از حوزه علمیه نجف مبنی بر توجه به مسائل ایران و همراهی با انقلاب و انقلابیون، شاید بتوان گفت این سیاست درستی بود که آیت‌الله حکیم و پس از ایشان آیت‌الله خوئی در کمتر پرداختن به مسائل ایران در پیش گرفتند. حوزه نجف با درک موقعیت جدید پیش آمده، با عقب کشیدن خویش از وقایع ایران تلاش کرد تا حوزه علمیه متناسب با اوضاع جغرافیایی خود را ایجاد کند. حوزه نجف در شرایط جدید می‌خواست ابتدا خود را حفظ کند تا شاید بعدها بتواند در امور کلی جهان اسلام و تشیع نیز مؤثر باشد. هرچند شاید در تحقق بخشیدن به این هدف، موفقیت زود هنگام و پررنگی به‌دست نیامد، اما بنیانی که نهاده شده بود، حفظ شد تا آیندگان بتوانند بر پایه آن کار را پیش ببرند.

از جهت دیگر نیز برای مقاوم‌سازی حوزه، این کار باید صورت می‌پذیرفت؛ زیرا تقویت حس ناسیونالیستی در کشورها در اثر پیدایش دولت‌های مدرن و پیدایش ناسیونالیسم عربی در عموم کشورهای عربی - که تحت سیطره حکومت بعثی عراق به‌شدت ترویج می‌شد - حوزه‌ای قوی با نیروهایی بومی می‌تولید تا این اشکال به آن وارد نباشد که افراد خارجی و وابسته به دیگر کشورها اکثریت آن را تشکیل می‌دهند.

البته در نگاه یک انقلابی، شاید این نوعی برخورد منفعلانه با موضوع تلقی شود؛ به این معنا که حوزه نجف و علمای طراز اول آن به‌جای اینکه در موقعیت پیش آمده، حوادث و مسائل نوپدید را تحت مدیریت فعال خود درآورند و فضا را به‌کلی به‌نفع تشیع و حوزه‌های علمیه تغییر دهند یا به‌گونه‌ای عمل کنند که مسئله پان‌عربیسم و ناسیونالیسم عربی به‌نفع جبهه حق مصادره شود، عملکرد مناسبی از خود بروز ندادند و این موضع منفعل موجب شد که محیط فکری - فرهنگی و پس از آن، فضای سیاسی - اجتماعی به‌نفع جناح رقیب پیش برود.

۱. «نجف، آشیانه علم و اخلاق؛ گفت‌وگو با سیداحمد مددی، ص ۵۰-۵۱: «حوزه نجف، تلاش‌ها و مظلومیت‌ها؛ گفت‌وگو با سیدعلی‌اکبر خاثری، ص ۶۱-۶۵»

۵. پیدایش و توسعه دولت مدرن

شکست ایران در جنگ با روس ایرانیان را به خود آورد که باید برای جبران ضعف و عقب‌ماندگی خود اقدام جدی انجام دهند. متأثر از این موضوع، حرکت به سمت دولت مدرن آغاز شد و تلاش‌هایی صورت پذیرفت. با پیروزی مشروطه و روی کار آمدن مجلس شورا، تحولی هرچند ناقص، در راه دستیابی به دولت مدرن ایجاد شد. گروهی که از ایشان با عنوان عام «روشنفکران» یاد می‌شود، تا پیش از مشروطه در حاشیه قرار داشتند و موضعی جهت اعمال نفوذ در قدرت، جز از طریق انتشار نشریات و روزنامه‌ها، آن‌هم به صورت بسیار محدود یا با استفاده از نفوذ در دربار و ذیل قدرت شاه نداشتند؛ اما پس از مشروطه و به واسطه تشکیل مجلس، بخش مهمی از قدرت به دست ایشان افتاد. قدرت گرفتن این طیف جدید، در کنار تقلیل قدرت مطلقه شاه و کاهش ساختاری نفوذ عالمان دینی (که تا پیش از این تنها نمایندگان و مدافعان مردم تلقی می‌شدند)، توازن جدیدی در تقسیم قدرت به وجود آورد.

با قدرت گرفتن *رضاشاه*، تحت ایده استبداد منور و اجرای سیاست مشمت آهنین، توازن قوا مجدداً به سمت روشنفکران چرخید و ایشان را به عنوان قدرت فائقه متفکره (عقل منفصل) دیکتاتوری *رضاشاه* مسلط کرد.^۱ تحت شرایط جدید، دولت مدرن نفوذ بیشتری در امور یافت و نسبت به گذشته در مسائل بیشتری اعمال قدرت می‌کرد. به عبارت دیگر، دولت استبداد منور با بسط قدرت خویش در بسیاری از عرصه‌ها و تلاش برای حذف رقیبان، بخصوص بسترهای اعمال نفوذ و قدرت عالمان دینی، عرصه‌های قدرت خویش را روزبه‌روز افزایش داد.

در یک مقایسه تاریخی در میزان نفوذ دولت‌ها و حکومت‌ها، باید گفت که حکومت‌ها در گذشته دو وظیفه حراست از مرزها و تأمین امنیت داخلی را بر عهده داشتند و باقی امور بدون دخالت حاکمیت انجام می‌شد؛ اما تحت تأثیر ایجاد دولت‌های مدرن در اروپا، حاکمیت‌ها در دیگر نقاط جهان نیز حرکت در مسیر ایجاد دولت‌های مدرن را آغاز کردند و نفوذ خود را از این دو وظیفه ابتدایی به سمت اعمال نفوذ در مسائل بیشتری پیش بردند. ایجاد وزارتخانه‌های جدید حرکتی در این مسیر بود. دولت در معنای جدیدش تلاش می‌کرد تا امورات بیشتری از مردم، از ایجاد راه‌ها گرفته تا مدیریت خوراک و پوشاک، مدیریت کاشت و برداشت، ایجاد دسترسی به انرژی‌های نو و... را نیز تحت مدیریت خویش درآورد. پس از آن، حکومت *رضاشاه* به فکر مدیریت مسائل فرهنگی و فکری و دخالت در این عرصه نیز افتاد و به برخی از آنها ورود کرد و آن را با قدرت سرنیزه بر مردم تحمیل نمود.

در چنین اوضاعی که دولت مدرن روزبه‌روز دامنه نفوذ خود را می‌گستراند و مناطق نفوذ علما را به تسخیر درمی‌آورد و تحت تأثیر عدم فوز حوزه‌های علمیه به‌ویژه حوزه نجف در ماجرای مشروطه، زمینه اعمال نفوذ و رهبری علما در مسائل تقلیل می‌یافت. چنین اوضاعی در عراق، یعنی مرکزیت حوزه نیز وجود داشت؛ ابتدا با

۱. ر.ک: حسین آبادیان، معماران نظری حکومت خودکامه.

تسخیر عراق توسط انگلستان؛ سپس با روی کار آمدن سلطنت تابع انگلستان و پس از آن، حکومت‌های به‌ظاهر انقلابی و در واقع دیکتاتوری.^۱

هرچند حوزه نفوذ علما در عراق پیش از این نیز به‌گسترده‌گی ایران نبود، اما با روی کار آمدن حکومت پادشاهی در عراق و بخصوص اخراج یا خروج موقت علمای طراز اول حوزه نجف از عراق، جایگاه ایشان را بیش از گذشته با چالش مواجه کرد. یکی از ریشه‌های این مسئله، یعنی نفوذ کمتر علما در عراق (در مقایسه با ایران)، به «مشکل فقدان هویت ملی»^۲ بازمی‌گشت؛ مشکلی که هم حاکمان عراق بدان اذعان کرده‌اند و هم تحلیلگران مسائل عراق بدان پرداخته‌اند.^۳

در مواجهه با توسعه‌طلبی دولت‌های مدرن، لازم بود به‌منظور حفظ هویت و قلمرو دین، که در معارضه جدی با تمامیت‌خواهی دولت‌های مدرن بود، اقداماتی پیش‌دستانه صورت پذیرد. بر این اساس، این تصور علمای حوزه نجف در دوره انقلاب اسلامی که موضوع مانند گذشته است که اگر کوتاه بیایند، همانند تجربه تاریخی علمای شیعه، «آن گروهی که کمترین درگیری را داشته است، باقی مانده و پس از اینکه آب‌ها از آسیاب افتاد و گروه‌های وسط میدان عرصه را خالی کردند، روحانیت اصیل شیعه کار را به‌دست می‌گیرند»^۴ تصویری اشتباه بود. فهم این تمامیت‌خواهی و توسعه‌طلبی دولت مدرن، نیازمند تیزبینی و فهم دقیق شرایط بود؛ چنان‌که تجربیات بعدی، از عدم مطابقت برداشت‌های برخی علما از زمانه خویش پرده برداشت. البته در همان زمان، آشنایان با امام خمینی ره و متأثران از ایشان، این فهم و برداشت‌ها از زمانه را مطابق با واقعیت نمی‌دانستند.^۵

نتیجه‌گیری

خصلت تغییرات اجتماعی، تک‌عاملی نبودن آنهاست. بر این اساس، به‌منظور علت‌یابی تغییر رویکرد حوزه نجف از موضعی فعال در نهضت مشروطیت به موضع کمتر فعال در انقلاب اسلامی، لازم است همه عوامل محتمل در کنار یکدیگر دیده شوند و برآیند آنهاست که موجب تغییر رویکرد حوزه علمیه نجف شده است.

۱. جویس ویلی، نهضت اسلامی شیعیان عراق، ص ۱۵۳-۱۵۴.

۲. کشور عراق، به دلیل سابقه تاریخی و ترکیب جمعیتی، دچار مشکل در حیطه هویت ملی است. کشور عراق، مولود سقوط عثمانی توسط بریتانیا و تقسیم اراضی آن، میان فاتحان است. در دوران عثمانی، از آنجاکه کشوری به نام عراق وجود نداشت، هویت ملی عراقی نیز، ضرورتی برای وجود نداشت. پس از اشغال عراق توسط انگلیسی‌ها و ایجاد کشور مستقل عراق و چپش مسائل جغرافیایی و جمعیتی به گونه‌ای که بهترین محل برای اعمال سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن باشد، حکومت بر عراق، به امری خطیر برای حاکمان آن تبدیل شد. کشوری که از سویی بخش عمدتاًش عرب‌نشین و بخش دیگرش، کردنشین است و در میان هر دو گروه نیز، شیعه و سنی وجود دارد. این گسل‌های ژنادی و مذهبی، دشوارترین مشکل بر سر راه شکل‌گیری هویت ملی عراقی است.

۳. حسین سیف‌زاده، عراق، ساختارها و فرآیند گرایش‌های سیاسی، ص ۵۰؛ فب مار، تاریخ نوین عراق، ص ۲۵.

۴. محتوای آنچه از آیت‌الله خوئی نقل شده است (ر.ک: مؤسسه تنظیم و نشر امام خمینی ره، سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد ج ۱۰، ص ۴۲۵-۴۲۶).

۵. علی ملکی، خاطرات حجت‌الاسلام و المسلمین محمد سمایی، ص ۷۲-۷۳.

علل کاهش فعالیت‌های سیاسی حوزه نجف در انقلاب اسلامی در مقایسه با مشروطیت، در دو دسته کلی فردی و اجتماعی قابل تقسیم است. در میان علل اجتماعی می‌توان به این موارد اشاره کرد: «عدم دستیابی به نتایج مطلوب در مشروطه، جنگ جهانی اول و ثورة العشرين»، «تفاوت نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی»، «تأسیس حوزه علمیه قم»، «پیدایش و تشدید پان‌عربیسم» و «پیدایش دولت مدرن».

حوزه علمیه نجف اشرف در زمینه رهبری و هدایت نهضت مشروطیت نقشی محوری و اساسی داشت؛ باین حال نه تنها اهدافی که مشروطه‌خواهان حوزه نجف دنبال می‌کردند، تحقق نیافت، بلکه اوضاع کشور به وخامت بیشتری دچار شد. با فاصله اندکی از نهضت مشروطه، علمای حوزه نجف و در رأس آنها سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی در جنگ جهانی اول حکم به جهاد در مقابل انگلیس دادند که با شکست عثمانی در برابر انگلیس خاتمه یافت. پس از آن، اقدامات برای پایان اشغال عراق توسط انگلیس از سوی میرزا محمدتقی شیرازی و برخی علمای دیگر، از جمله بخشی از حوزویان نجف، پیگیری شد. به‌رغم همه تلاش‌هایی که صورت گرفت، نتیجه چشم‌گیری از این قیام که تحت عنوان «ثورة العشرين» از آن یاد می‌شود، به‌دست نیامد. این رخدادها، یعنی «انحراف نهضت مشروطه، شکست در جنگ جهانی اول و عدم دستیابی به نتایج موردنظر از انقلاب عشرين»، تأثیرات نامطلوبی بر فضای فرهنگی و اجتماعی حوزه‌های عتبات برجای گذاشت و موجب افول فضای تحول‌خواهی و فعالیت‌های سیاسی در این حوزه شد. این وضعیت، کم‌وبیش تا دوران انقلاب اسلامی ادامه یافت.

از علل دیگر شناسایی‌شده، «تفاوت‌های نهضت مشروطیت با انقلاب اسلامی» است. نهضت مشروطه و انقلاب اسلامی، به‌رغم برخی شباهت‌ها، تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر در زمینه‌های پیدایش، نحوه آغاز، رهبران، انگیزه‌ها و اهداف داشتند. عدم همراهی جدی حوزه نجف با انقلاب اسلامی، نه از جهت مخالفت نظری با برقراری حکومت اسلامی و اصل حاکمیت فقیه جامع‌الشرایط، بلکه از جهت تردید در نتیجه موفقیت‌آمیز آن بود. از نظر برخی علمای حوزه نجف، در صورت سرنگونی نظام پادشاهی، در وضعیت آن زمان حاکم بر جهان، جامعه شیعه با خطرات مختلفی، از جمله نفوذ کمونیست مواجه بود و امکان تشکیل حکومتی اسلامی به‌رهبری یک عالم شیعه فراهم نبود.

از جمله علل تأثیرگذار بر تفاوت‌های موضوع حوزه علمیه نجف و کم شدن تأثیرگذاری این حوزه بر مسائل ایران، «تأسیس و رونق یافتن حوزه علمیه قم» است؛ چراکه این موضوع سبب شد تا بخش زیادی از مردم ایران به‌جای اینکه منتظر بمانند تا از موضع علمای نجف مطلع شوند، متوجه قم شوند و نظرات علمای قم را پیگیری کنند. این وضعیت، بخصوص پس از اقامت آیت‌الله بروجردی در قم و مرجعیت عامه پانزده‌ساله ایشان، بیشتر شد.

از علل دیگری که تأثیرات حوزه نجف را بر وقایع ایران کاهش می‌داد، «پیدایش پان‌عربیسم» بود که موجب حساس شدن جامعه عراق نسبت به غیرعرب‌ها می‌شد. در حوزه‌ای که بخش زیادی از آن را ایرانی‌ها تشکیل می‌دادند، ورود فعال به مسائل ایران می‌توانست حوزه نجف را در جامعه و میان سیاسیون و حاکمان عراق دچار

مشکل کند. سر کار آمدن حزب بعث که یکی از ویژگی‌هایش ترویج پان عربیسم و تکیه بر عربیت بود، این اوضاع را تشدید می‌کرد. اخراج ایرانیان از عراق (تسغیر)، مصداق بارز این رویکرد در عراق معاصر انقلاب اسلامی است.

«دولت مدرن» روندی است که از اوایل روی کار آمدن قاجار در ایران شکل گرفت و به تدریج موجب افزایش حیطة اختیارات و دخالت‌های دولت در امور مردم و کاهش بسترهای نفوذ علما می‌شد. پس از مشروطیت با قدرت گرفتن روشنفکران و به‌ویژه پس از کودتای رضاخان و حاکمیت پهلوی، این روند تصاعدی ادامه یافت و با رویکردهای ضددینی حاکمیت جدید، محدودیت‌های بسیاری بر فعالیت‌های مذهبی ایجاد شد. از این‌رو حوزه نجف از تأثیرگذاری گسترده گذشته بازماند. همین روند در عراق نیز پس از اشغال توسط انگلستان طی شد و با قدرت گرفتن حزب بعث در عراق، بسیاری از منافذ اعمال قدرت حوزه نجف از آن گرفته شد.

به نظر می‌رسد که در بین عوامل و زمینه‌های اجتماعی شناسایی شده، عامل «عدم دستیابی به نتایج مطلوب در نهضت مشروطه و ثورة العشرين» اصلی‌ترین عامل مؤثر بر تغییر رویکرد و مواضع حوزه علمیه نجف در قبال مسائل ایران از جمله انقلاب اسلامی را شکل داده است. البته عوامل دیگری که ذکر شدند، در کمتر شدن فعالیت‌های سیاسی حوزه نجف به‌ویژه در جریان انقلاب اسلامی ایران تأثیرگذار بودند؛ اما سطح تأثیرگذاری آنها کمتر بود.



منابع

- ابوطالبی، مهدی، «تقش مراجع تقلید و علمای طراز اول در نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، ۱۳۹۴، ش ۴۲، ص ۲۲۷-۲۴۴.
- اکبرزاده، فریدون، *نقش رهبری در نهضت مشروطه، ملی نفت و جمهوری اسلامی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
- امین، محسن، *اعیان الشیعه*، به کوشش حسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
- آبادیان، حسین، *معماران نظری حکومت خودکامه*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۴۰۰.
- آسایش طلب، محمدکاظم، «پان عریسم»، در: *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، دائرةالمعارف جهان اسلام، ۱۳۸۰.
- آل کاشف الغطاء، محمدحسین، «عقود حیاتی»، در: کامل سلمان جبوری، *السید محمدکاظم البزیدی*، قم، ذوی القربی، ۱۳۸۰.
- بصیرت‌منش، حمید، *حوزه نجف و تحولات سیاسی ایران (از جنبش مشروطه تا انقلاب اسلامی ۱۲۸۵-۱۳۵۷ش)*، تهران، عروج، ۱۳۹۹.
- جعفریان، رسول، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران*، چ سیزدهم، تهران، نسخه الکترونیک، ۱۳۸۹.
- حاجی بیگی کندری، محمدعلی، *خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین عمیدزنجانی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
- حرزالدین، محمد، *معارف الرجال*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق.
- حسینیان، روح‌الله، *سه سال ستیز مرجعیت شیعه در ایران (۱۳۴۱-۱۳۴۳)*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.
- «حوزه نجف، تلاش‌ها و مظلومیت‌ها؛ گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین سیدعلی اکبر حائری، برادر آیت‌الله العظمی سیدکاظم حسینی، حوزه و پژوهش»، ۱۳۸۲، سال چهارم، ش ۱۶، ص ۶۳-۸۰.
- خاقانی، علی، *شعراء العری أو النجفیات*، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۷۶ق.
- دوانی، علی، *نهضت روحانیون ایران*، چ دوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
- روحانی، حمید، *نهضت امام خمینی*، چ پانزدهم، تهران، عروج، ۱۳۸۱.
- زحمتکش، حسین و احمد دوست‌محمدی، «زمینه‌های گفت‌وگویی عروج بنیادگرایی اسلامی در جهان عرب»، *سیاست*، ۱۳۸۷، دوره سی و هشتم، ش ۷، ص ۷۱-۹۴.
- سیف‌زاده، حسین، *عراق، ساختارها و فرآیند گرایش‌های سیاسی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
- عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم، *فقه‌های نامدار شیعه*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، بی‌تا.
- مار، فب، *تاریخ نوین عراق*، ترجمه محمد عباسپور، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۰.
- محمدی ری‌شهری، محمد، *مزمع عرفان: یادنامه فقیه عارف حضرت آیت‌الله محمدتقی بهجت*، چ هفتم، قم، دارالحدیث، ۱۳۹۲.
- «مصاحبه با آیت‌الله سیدمحمدحسن مرتضوی لنگرودی»، *حوزه*، ۱۳۷۲، سال دهم، ش ۵۵، ص ۲۳-۶۷.
- ملکی، علی، *خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین محمد سامی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
- منتظری، حسینعلی، *بخشی از خاطرات فقیه و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری*، بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۷۹.
- مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، *سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد (به روایت ساواک)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶.
- نامدار، مظفر، *رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صد ساله اخیر*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶.
- نائینی، محمدحسین، *تنبیه الامه و تنزیه المله*، به کوشش محمود طالقانی، چ نهم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸.
- ____، *تنبیه الامه و تنزیه المله*، به کوشش جواد ورعی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
- «نجف، آشنایان علم و اخلاق؛ گفت‌وگو با آیت‌الله سیداحمد مددی»، *حوزه و پژوهش*، ۱۳۸۲، سال چهارم، ش ۱۶، ص ۳۹-۶۲.
- ویلی، جوینس، *نهضت اسلامی شیعیان عراق*، ترجمه مهوش غلامی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳.